

خاستگاه تاریخی علم منطق

(رویکردی تاریخی به فلسفه منطق)

علی اصغر جعفری ولنی

دانشجوی دکتری فلسفه مدرسه عالی شهید مطهری

چکیده

شناخت تطور تاریخی دانش منطق نیازمند مطالعات نظاممند و گسترده است تا توصیف مستند و تبیین مستدل از توسعه اندیشه های منطقی به دست آید. چنین جهت‌گیری، بدلیل دشواریهایی، در پژوهشهای معاصر کمتر بچشم میخورد.

اندیشه نظری هر دوران و درنهایت اندیشه دوران ما، محصولی تاریخی بشمار می‌آید که در ازمنه گوناگون اشکال بسیار متفاوت دارد. بنابراین دانش تفکر مانند هر علم دیگری، دانشی تاریخی است که رشد تاریخی اندیشه بشری را شامل میشود. راهگشای اندیشه بسوی حقیقت مطلق را نمیتوان صرفاً تراکم کمی معلومات تلقی کرد، بلکه این تلاش و حرکت همچنین، شامل تعدد و تکامل ابزارهای منطقی است که بکار شناخت جهان می‌آیند؛ بگونه‌یی

منطق صوری، خود از زمان ارسطو تاکنون عرصه مناقشات جدی بوده است و میتوان گفت ۱۱۷ منطق جدید، پدیداری تاریخی است که زاده قرون متمادی تکامل است. ازاینرو دانش منطق ملازم با مجموعه شناختهای علمی به پیش میتازد.

کلیدواژه‌ها: رشد تاریخی منطق، منطق ارسطویی، فکر، حیطة منطق



خاستگاه تاریخی علم منطق ...

طرح مسئله

آیا براستی میتوان از رشد تاریخی منطق و تکامل نظام معرفتی معینی در فلسفه منطق سخن گفت؟ موضوع و مسئله عمده در تأملات منطقی دانشمندان و جهت اصلی حرکت افکار از منظر آنان چیست؟ جایگاه منطق، حیطه و قلمرو این دانش در جریان عمومی تکامل تاریخی جامعه کدام است؟ تبیین منطق صوری بعنوان منطق تفکر، دستگاه منطقی اندیشه و اشکال و قوانین آن چگونه است؟

مقدمه

انسان از آغاز دارای قدرت تفکر و اندیشه بوده است لیکن علم منطق از زمانی آغاز شده است که او به وجود قواعد و قالبهایی در اندیشه خود، پی برده است که چارچوب اندیشیدن صحیح او را تشکیل میدهد. از اینرو دقیقاً نمیتوان گفت انسان از چه زمانی به وجود اینگونه قواعد و قالبها که نشان‌دهنده صورت تفکر و استدلال صحیح اوست، پی برده است، اما شواهدی در دست است که نشان میدهد آثاری از تفکر منظم انسان در این زمینه در مراکز تمدن قدیم وجود داشته است.

علم منطق یکی از شاخه‌های علوم انسانی است که غرضش، کشف حقیقت در علوم مختلف و مصون داشتن ذهن آدمی از خطا و اشتباه است. در این علم نیز همچون روانشناسی، ذهن آدمی مورد مطالعه قرار میگیرد با این تفاوت که روانشناس به بررسی جنبه‌های مختلف فکر و رفتار آدمی آنطور که هست، میپردازد در حالی که منطق قواعد خاصی را از ذهنی که درست می‌اندیشد و استدلال میکند، استخراج مینماید. پس منطق علم دستوری است زیرا میخواهد دستورها و قواعدی برای درست‌اندیشیدن بدست آورد و بهمین جهت کلیت و شمول قواعد منطقی بیش از قواعدی است که روانشناس بدست می‌آورد و این

از آن جهت است که روانشناس فکر و رفتار گروهی از انسانها را توجیه و تبیین مینماید در حالی که قواعد منطقی به توجیه فکر همه انسانهای درست اندیش در هر زمان و مکانی میپردازد. از طرفی دستوری بودن علم منطق مشابهت آن را با علم اخلاق بخوبی نشان میدهد چه اولی بدنبال تمیز حق از باطل و دومی بدنبال تمیز خیر از شر است.

منظور از منطقی بودن امری، تبعیت آن از عقل سلیم آدمی است. کار این عقل شناخت و برقرارکردن رابطه ضروری بین ذهن و محتویاتش از یک طرف و طبیعت و پدیده‌هایش از طرف دیگر است. بهمین جهت میتوانیم عقلانی بودن را با منطقی بودن یکی بدانیم، چه ریشه اروپایی آن یعنی "logic" از ریشه یونانی "logos" بمعنی عقل است و اصالت این معنا در زبان عربی نیز حفظ شده است و کلمه منطق که معرف نطق، گویایی، اندیشه و خرد است، با آن مطابقت دارد.

ازاینرو، تفکر و استدلال عقلانی، منطق محسوب میشود و در برابر آن میتوانیم تفکر عاطفی را قرار دهیم که آدمی بجای ادراک حقایق بوسیله عقل، خواهشهای دل و عواطف خویش را برای داوری بین حق و باطل بکار برد. وقتی عامه مردم در برابر مسائلی قرار گیرند که با تمایلات، عواطف و خواستههای نهانی آنها بستگی داشته باشد بندرت از عقل سلیم پیروی میکنند، بلکه آنچه را دل بخواهد دلیلش را نیز پیدا میکنند و بهر صورت قضاوتشان عاطفی است نه عقلانی. ولی بعکس در پژوهشهای علمی، امکان تفکر استدلالی و عقلانی که مستقل از عواطف و خواستههای درون باشد بمراتب بیشتر است و تمام کوشش منطق نیز مصروف یافتن بهترین شیوه تحقیق و تتبع و دوری از ارتکاب خطا و اشتباه است و بدنبال ممارست و مداومت ذهن در حل منطقی مسائل علمی و پیروی از عقل و خرد است که بتدریج تفکر آزاد و منطقی خوی و عادت آدمی میشود و تحولی اساسی در پندار و رفتار او بوجود می‌آورد و^{۱۱۹} او را از سیطره عواطف مخرب و وحشی و طوفانهای سهمگین روح کژاندیش رهایی میبخشد و در این هنگام است که حقایق دل افروز یکی پس از دیگری از

پشت نقاب ظلمانی خواسته‌های نفس سرکش گمراه‌کننده، خود را عریان و نمایان میسازند و اگر حکومت مطلقه عقل را در وجود خویش مسلم داشتیم توانایی حل مشکلات زندگی، غلبه بر اسرار و رموز طبیعت و بالأخره چیرگی کامل بر شهوات و خواهشهای نفس سرکش را بدست می‌آوریم. تنها حکومت مطلقه عقل و اندیشه و رفتار منطقی است که آدمی را قادر به شناخت علمی جهان و پدیده‌های آن و یافتن بهترین شیوه زندگی میسازد.

رشد و تکامل تاریخی منطق

دانش منطق ملازم با مجموعه شناخته‌های علمی به پیش می‌تازد. بنظر میرسد که اندیشه را نمیتوان از فعالیت عالی عصبی جدا نمود و در حقیقت باید گفت که تفکر محصول چنین فعالیتی است و از سوی دیگر اندیشه، انعکاس واقعیت است و با حیات اجتماعی رابطه نزدیکی دارد و علاوه بر این تفکر و زبان الزاماً کل واحدی محسوب میشوند. با توجه به این مقدمات معلوم میگردد که اندیشه دستخوش حرکتی وقفه‌ناپذیر است. قوانین و اشکال تفکر مستقل از اراده و شعور افراد آدمی وجود دارند. این اشکال و قوانین بنا به خواص واقعیت عینی تعیین میشوند و اصولاً خود، انعکاس آنها بشمار می‌آیند. انسان قادر است قوانین عینی اندیشه را ادراک نماید و از آنها در جهت منافع جامعه بهره جوید. قوانین منطقی اندیشه، بمتابه قوانین عینی همگانیند. این قوانین در رابطه با همه انسانها یکسان هستند و برای هر اندیشه‌یی که در جستجوی شناخت حقیقت است، اعتبار دارند. اما فرایند شناخت قوانین و اشکال تفکر، بدون تغییر باقی نمی‌ماند و با رشد عمومی دانش تعمیق میگردد. بعبارتی اشکال منطقی و قوانین اندیشه، انعکاس دنیایی عینی هستند که در حرکت جاودانه است. عواملی از قبیل صنعت، کشاورزی و حیات اجتماعی با همه گوناگونی و مقتضیات خود بر

۱۲۰

اندیشه اثر میگذارند و سبب تکامل مفاهیم میشوند و بعنوان سایقه‌یی در تدقیق روشهای پژوهش و تحلیل علمی عمل میکنند.

راهگشای اندیشه بسوی حقیقت مطلق را نمیتوان صرفاً تراکم کمی معلومات تلقی کرد، بلکه این تلاش و حرکت همچنین، شامل تعدد و تکامل آن ابزارهای منطقی است که به کار شناخت جهان می‌آیند؛ بگونه‌یی که میتوان گفت منطق جدید پدیداری تاریخی است که زاده قرون متمادی تکامل است؛ چنانچه مقوله‌های اساسی که ما اکنون از آنها بهره میجوییم و شالودهٔ منطق را تشکیل میدهند در مرحلهٔ معینی از تکامل آدمی پدید آمده و میتوان گفت که در عصر خود، کشفهای با اهمیتی بوده‌اند.

با تأمل در مواضع مختلف آراء پژوهندگان منطقی در باب تکامل آراء منطقی و رشد منطق، به این نتیجه میرسیم که اندیشهٔ نظری هر دوران و در نهایت اندیشهٔ دوران ما، محصولی تاریخی بشمار می‌آید که در ازمنهٔ گوناگون اشکال بسیار متفاوت دارد. بنابراین، علم تفکر مانند هر دانش دیگر، دانشی تاریخی است که رشد تاریخی اندیشهٔ بشری را شامل میشود. چنانچه منطق صوری، خود از زمان ارسطو تاکنون عرصهٔ مناقشات جدی بوده است.

منطق در آغاز در درون یگانه دانش موجود - یعنی فلسفه - که تجزیه‌ناپذیر و همگانی مینمود، تشکیل شد و اساساً خصلتی وجودشناسانه داشت؛ بدینمعنا که مستقیماً از نظام اشیاء مایه میگرفت و نه از سامان اندیشه‌ها. چنانچه پارمنیدس قانون یکسانی را قانون خود هستی تعریف میکند و از آن به این نتیجه میرسد که تصور دگرگونی اشیاء امکان ندارد. دموکریتوس از دیگر اصل موضوعه منطق، چنین استنباط مینماید که در

جهان هیچ امری بدون علت و دلیل اتفاق نمی‌افتد. برخورد میان متافیزیک ۱۲۱ پارمنیدس و دیالکتیک هراکلیتوس در مسیر تفسیر وجودشناسانه مکانیسمهای منطقی اتفاق می‌افتد.

پیدایش سفسطه و روش سوفسطائیان

سوفیسم ابتدا بعنوان یک جریان فکری بالنده و مثبت، تفکر فلسفی را یک پله جهش میدهد و از مرحله‌یی به مرحله دیگر میرساند و دوره پس از سقراطی شروع میشود. سوفیست در تاریخ فلسفه نقطه عطفی است و بمعنای جدل و سفسطه نمیشاند اما بتدریج که منحرف میشود سفسطه بوجود می‌آید. روش در این سفسطه نوپا، مغالطه بود. سوفسطائیان ادعای مهارت در زندگی کردن و در روشهای کامیابی و پیروزی و سعادت را داشتند. به شاگردان خود نشان میدادند که چگونه به ایراد خطابه در مجامع عمومی بپردازند و بنحو مقنع استدلال کنند و چگونه ذهنی سریع الانتقال و تیزفهم داشته باشند. بدون شک آنها اگرچه سطحی ولی دانش وسیع داشتند و تیزهوش و بافراست بودند که تمام حیلها و نیرنگهای مجادله و مباحثه و مناظره را میدانستند اما لاف میزدند که میتوانند علیه هر موضوعی بنحو مؤثر استدلال کنند و بد را خوب جلوه دهند.^(۱)

اینجا بود که متفکرین از جاده تفکر به انحراف رفتند و تمامی سعی آنها در بدست آوردن توانایی اثبات و ابطال نظریه مخالف بود و این امر باعث پیدایش فن سفسطه شد. روش آنها مبنی بر آنکه هر امری را که میخواهند اثبات یا ابطال کنند، سبب شد در حرفه‌یی بنام «وکالت حقوقی» چیره شوند؛ یعنی فیلسوفان بیشتر از آنکه فیلسوف باشند وکیل بودند فلسفه از مسیر اصلی خود خارج شده بود به اینصورت که فلاسفه با قدرت سفسطه‌گری که داشتند، میتوانند هر حقی را ناحق و هر ناحقی را حق جلوه دهند. این انحراف در تفکر باعث شد که ایشان به یک بن‌بست تناقض‌آمیز برسند. با چند نمونه از این مغالطات آشکار آشنا میشویم:

۱۲۲

مثال اول: اگر یکی از اهالی کرت ادعا کند که همه اهالی کرت دروغگو هستند آیا حرفش را باور کنیم یا باور نکنیم؟ اگر حرفش را قبول کنیم یعنی او راست میگوید و نیز میدانیم که او یکی از اهالی کرت است پس او نیز دروغگو

است و نباید حرفش را باور کنیم و اما اگر ادعایش را قبول نکنیم متضمن این است که قبول داشته باشیم همه اهالی کرت راستگو هستند و در ضمن میدانیم که او نیز از اهالی کرت است. بنابراین، او هم راستگو است و باید حرفش را باور کنیم. (پارادکس دروغگو)

مثال دوم: قاضی به شخص محکوم به مرگی میگوید اگر بتوانی به سؤال من جواب بدهی از مرگ خلاصی مییابی. شخص محکوم به مرگ راضی و خرسند منتظر شنیدن سؤال میشود. قاضی میگوید: «آیا میخواهی به سؤال من جواب نه بدهی؟» در اینجا محکوم به بن بست میرسد زیرا اگر بگوید نه، جواب منفی داده یعنی قاضی میگوید چرا جواب نه دادی و محکوم از جواب دادن درمانده میشود.

مثال سوم: فردی نزد استاد فلسفه میرود و از او میخواهد فن سفسطه را به او بیاموزد و قرار میگذارند که مقداری از شهریه پیش از کلاس به معلم تحویل شود و مابقی آن وقتی تحویل شود که شاگرد بتواند در دادگاهی حاکم شود و حرف خود را به کرسی بنشانند؛ یعنی در واقع بصورت بالفعل سفسطه گر شود. بعد از مدتی تعلیمات معلم به اتمام میرسد و طلب مابقی شهریه را میکند. شاگرد از این کار امتناع میکند و کار به دادگاه می انجامد. معلم در مقابل قاضی چنین میگوید: آقای قاضی در این دادگاه من یا حاکم میشوم یا محکوم. از این دو حال خارج نیست، اگر حاکم شوم ادعای من مبنی بر گرفتن مابقی شهریه تأیید میشود و باید شاگرد مابقی شهریه را تحویل دهد و اگر چنانچه محکوم شوم بدلیل آنکه ما در ابتدا شرط کرده بودیم که مابقی شهریه هنگامی تحویل به من شود که شاگرد بتواند در دادگاهی حاکم شود در اینصورت نیز باید مابقی شهریه به من تحویل شود. بنابراین حق با من است. در مقابل شاگرد ۱۲۳ میگوید که شرایط برای من نیز از این دو حال خارج نیست، یا حاکم میشوم یا محکوم اگر حاکم شوم ادعای من مبنی بر عدم پرداخت پول به معلم تأیید میشود و اگر چنانچه محکوم شوم در اینصورت هم نباید پولی به معلم بدهم

زیرا در ابتدای امر ما شرط کردیم که مابقی پول هنگامی تحویل شود که من بتوانم در دادگاهی حاکم شوم و در صورت محکومیت من، شرط برآورده نشده است. بنابراین حق با من است.

در هر سه مورد با مغالطات آشکاری روبرو هستیم که به بن‌بست تناقض‌آمیزی رسیده‌اند. حال چه کنیم که از این خطاها، فکرمان مصون بماند و مواضع خطا را چگونه بشناسیم. تاریخ نشان می‌دهد که منطق بلحاظ تاریخی، آسیب‌شناس ذهن و خطاسنج اندیشه است و آن مشتمل بر قواعدی است که اگر عمل شود، ذهن ما از خطا در امان میماند.

نظریه‌های منطقی افلاطون نیز خصلت وجودشناسی دارند، چرا که ایدئالیسم عینی، وجود حقیقی را همان اندیشه می‌داند که نسبت در وجودش نیست و باید آن را مطلق پنداشت.^(۲)

عده‌یی بر این عقیده‌اند که منطق برخلاف رشته‌های دیگر در طول تاریخ با تکامل قرین نبوده است و طی دو هزار سالی که از تولد ارسطو گذشته است منطق از جای نجنبیده و برجای خود باقی مانده است. این عده، از این اندیشه دفاع میکنند که تاکنون تنها یک نظام منطقی در خور توجه پدید آمده و آن نظام ارسطویی است و منطق ارسطویی اکنون دیگر کهنه شده است بی‌آنکه منطق نوتری بجای آن نشیند. طرفداران این نظریه، سیر منطق در جهان اسلام را نیز بگونه‌یی تحلیل میکنند که علم منطق همانند شاخه‌های دیگر علوم و فلسفه در قرون وسطی کاملاً غربی و یونانی است و با فلسفه شرقی هیچگونه ارتباطی ندارد. این منطق همانگونه که توسط مکتب ارسطویی متأخر یونانی حفظ و منتقل شده بود، تماماً به تقلید از سنت یونانی کلاسیک توسعه یافت.

نکته اول. هرچند منطق صوری و ارسطویی تشابهاتی با یکدیگر دارند اما نباید ایندو منطق را همسان پنداشت، زیرا ارسطو بعنوان پدر منطق بهیچوجه منطق را از واقعیت و عینیت جدا نمیسازد؛ درست است که منطق، صور و قوانین تفکر را مطالعه میکند اما این انطباق فکر بر خود فکر، بنوعی جهان

بیرونی را منعکس میکند. در واقع قوانین تفکر و جهان با یکدیگر سنخیت دارند و ذهن با کشف قوانین تفکر، کلیترین روابط جهان هستی را مکشوف میسازد. اما اگر ارسطو در طول چندین قرن بر تارک اندیشه‌های منطقی جهان درخشیده، از آنروست که وی توانسته در دستگاه منطقی خود - در مقیاسی که محدوده‌های تاریخی امکان میداده - تضاد میان ذهن و عین، عقلی و تجربی و کلی و فردی را بگشاید.

نکته دوم. ارسطو به رابطه نزدیکی میان زبان و تفکر و لاجرم میان گفتار و منطق قائل بوده است. هرچند زبان یونانی در زمان ارسطو از لحاظ روابط درونی کلمات و مفاهیم، بصورتی تدوین نشده وجود داشته، اما بیگمان منطق ارسطو از روابط زبانی متأثر بوده است. از سویی دیگر همین منطق ارسطویی سبب کشف روابط کلمات و تدوین برخی دستور زبانها گشته است، چنانچه مثلاً میتوان به تدوین گرامر زبان عربی که قرن‌ها پس از ارسطو، با تکیه بر منطق او تدوین گردید، اشاره نمود.

واقعیت این است که منطق ارسطو هم در مشرق زمین و هم در مغرب، کمال منطق و نهایت این علم شمرده میشد؛ بطوری که حاج ملاهادی سبزواری در مقدمه شرح منظومه منطق، آن را نهایت و کمال علم منطق می‌شمارد و مقارن همین اوان، کانت نیز بهمین نحو اظهار نظر میکند. در آن زمان تصور همگان بر این بوده که نه یک کلمه بر منطق ارسطو میتوان افزود و نه یک کلمه از آن میتوان کاست.

سیر تدوین منطق ارسطویی

مجموعه آثار منطقی ارسطو ارگانون است که در دوره بیزانس در شش ۱۲۵

رساله تدوین شده است. (۱) مقولات (۲) العبارة (تحلیل قضایا) (۳) کتاب القیاس (تحلیل اول) (۴) کتاب البرهان (تحلیل ثانی) (۵) کتاب الجدل (۶) المغالطه.

در مجموعه رسایل منطقی ارسطو، دو کتاب ارسطو به نام *خطابه* و *شعر* بالاکلیف مانده است. شارح بسیار قابل ارسطو یعنی اسکندر افرویدیسی، معتقد است که این دو فن در حیطه منطق نیستند بلکه به ادبیات مربوط میشوند. بعدها افرادی در حوزه نوافلاطونی اسکندریه، معتقد بودند این هر دو فن نیز جزء آثار منطقی است و شش رساله ارسطو را به هشت رساله رساندند. یکی از شارحان زبردست آثار ارسطو بنام فروریوس صوری، مباحثی را از جدل و برهان بیرون کشید و بحث مستقلی بنام *المدخل ارئه داد* و متذکر شد که اگر کسی مایل است منطق ارسطو را بنحو واضح و روشن بفهمد ابتدا باید مدخل را بخواند. امروزه مدخل را کلیات خمس یا مبحث ایساغوجی مینامیم که بعدها به زبان سریانی و عربی برگردانده شد.^(۳) سپس متأخران باب الفاظ را هم بعنوان مقدمه بر آن افزودند.

علم منطق که ذهن ما امروزه با آن آشنایی دارد، همان *ارگانون* ارسطویی است که بعداً به زبان فرانسه آن را لژیک نامیدند. در عالم اسلام از منطق بنامهای دیگری چون میراث ذوالقرنین^(۴) و علم میزان یا حکمت میزانیه نیز یاد شده و بفارسی میتوانیم دانش ترازو یا خردسنج را بجای آن بکار ببریم.

تا آنجا که تاریخ به ما نشان میدهد ارسطو تدوین کننده علم منطق است^(۵) که با تسامحی میتوان او را واضع منطق دانست. تسامح از آن جهت که پیش از او مواد و محتویات این علم بصورت پراکنده در فرهنگ مردم متمدن آن روز چون ایران باستان، هند و چین وجود داشت و قریحه و ذوق سرشار مردم یونان، عامل بسیار مؤثری در ایجاد حکمت و فنون مختلف آن بوده است.

۱۲۶

منطق نیز وجود خود را مدیون فیلسوف گرانیامیه یونان یعنی ارسطو است. آشنایی مسلمین با منطق ارسطو از قرن دوم هجری آغاز میشود که دانشمند ایرانی عبدالله بن مقفع برای اولین بار به ترجمه و تلخیص آن به زبان

عربی اقدام کرد و آنگاه فلاسفه اسلام بشرح و بسط و ایجاد تغییراتی در آن پرداختند. با وجود اینکه منطق از آغاز، به نفی یا اثبات عقاید دینی کاری نداشت، آموختن این علم نیز همچون سایر علوم حکمی، از جانب فقها و متشرعان تکفیر میشد، به این دلیل که منطق مدخل فلسفه است و مدخل شر نیز شر خواهد بود. بهمین جهت عبارت «من تمنطق تزندق» شهرت و معروفیت خاصی یافت و خوانندگان منطق را زندیق می‌گفتند. از اینرو، غزالی که خود دشمن فلسفه بود کلمه منطق را بکار نبرد و در تألیفات منطقی خود نامهای محک النظر و معیار العلم را برای آن انتخاب کرد.

برخلاف آنچه شایع است، حکمای اسلامی بشرح منطق ارسطویی اکتفا نکردند، بلکه تغییراتی در آن دادند: ۱. خطابه، شعر و جدل را که جزء منطق نیست از آن خارج کردند. ۲. یادآور این نکته شدند که مقولات عشر به منطق تعلق ندارد و جای بحث آن در فلسفه است. ۳. منطق را به دو باب کلی «تصورات و تصدیقات» تقسیم کرده و شیوه اخذ تصورات مجهول را از تصورات معلوم مشخص کردند. ۴. عکس نقیض را که جایی در منطق ارسطو نداشت، ابداع و اضافه نمودند. ۵. قضایای شرطیه را که در قیاس بکار می‌رود به منطق افزودند در حالی که ارسطو فقط به قضایای حملیه پرداخته بود و این خود یکی از ایرادات اساسی بنیانگذاران منطق جدید همچون راسل و دیگران به منطق ارسطویی است. این گروه به این قسم قضایا توجه ویژه کرده‌اند ولی قرن‌ها قبل حکمای اسلامی این نقیصه را متوجه شده و جبران کرده بودند.

در چنین فضای فکری ابن‌سینا معتقد است که منطق همان اندیشه است و دو بخش دارد: تعریف یا حد، حجت یا برهان. برای ورود به تعریف، آموختن مدخل یا ایساغوجی لازم و ضروری است و بعنوان مقدمه برای تعریف است و برای ورود به حجت بخشی بنام تحلیل قضایا ضرورت دارد. البته باور

۱۲۷



ابن‌سینا بر آن است که برای ورود به کل منطق، دانستن مبحث الفاظ لازم است، اگرچه قبل از آن هم به کلیاتی میپردازد که رؤس ثمانیه نام دارد. پنج قسمت پایانی منطق نیز روش‌شناسی علوم است و با عنوان صناعات خمس آنها را می‌شناسیم که ضمیمه علم منطق هستند و نه جزء منطق. حکمای متأخر ضمیمه دیگری نیز بنام اجزاء العلوم یا فلسفه علوم^(۶) به منطق افزودند.

داوری برخی دانشمندان منطق در دوره نهایی تکامل ساختمان و پیکره منطق در جهان اسلام (۱۳۰۰ - ۱۵۰۰ م / ۷۰۰ - ۹۰۰ ه.ق) بستری فراهم کرد که منطقدانان متأخر مسلمان با آزادی کامل، از هر دو سنت و مکتب منطقی شرق و غرب در نوشتن آثار خویش بهره جویند. حجم وسیع و سیل‌آسای شروح، تفاسیر و تعلیقات در قرن سیزدهم میلادی، نشانگر دوره نهایی و نمودی از پایان رسیدن تکامل منطق در جهان اسلام است که بنیان و اساس امروزی منطق را در جهان اسلام نیز تشکیل میدهد.

بررسی جایگاه صدرالمتألهین در تطور منطق ارسطویی روشن میکند که وی در قرن یازدهم هجری وارث آراء منطقی دانشمندان مسلمان است که بیش از هشت قرن تکامل و تطور یافته و نظامهای مختلف منطقی و مکتبهای گوناگون را بوجود آورده است. اگرچه ملاصدرا در این میان از کسانی چون ابن‌سینا، غزالی و شیخ اشراق بیشترین تأثر را یافته است، اما دستیابی حیرت‌انگیز او به غالب منابع مهم و تاریخی منطق، مانند آثار منطقی فارابی، فخر رازی، خونجی، کاتبی قزوینی و بصیرت نافذش نسبت به آراء منطقی پیشینیان، در آثار منطقی و فلسفی وی آشکار است. موضع نقادانه وی در قضیه سالبه‌المحمول که صورتبندی آن را وامدار افضل‌الدین محمد بن نام‌آور خونجی هستیم، مثال بارزی از این تأملات است.

جنبه معرفتی و مهارتی منطق

میدانیم که علوم یا آلی هستند یا اصلی؛ یعنی یا ابزاری هستند برای علوم دیگر و یا مستقلاً علمی هستند که از علوم دیگر بعنوان ابزار استفاده میکنند. منطق بعنوان یک علم دو چهره دارد: یکی آنکه آلت و ابزار است برای فلسفه و دیگر آنکه علم است و بعنوان یک دانش مستقل مطرح است، زیرا برای درست اندیشیدن دارای فرمول و قانون روشمند است.

بنابراین منطق دو جنبه دارد: یک جنبه معرفتی و دیگر جنبه مهارتی آن، که عبارت است از بکار بستن معرفت منطقی. مثلاً آن هنگام که فردی قوانین راهنمایی و رانندگی را بصورت تئوری می آموزد، معرفتی کسب کرده است و نمیتواند ادعا کند راننده خوبی است زیرا هنوز مهارت رانندگی را بدست نیاورده است (یعنی همان بکار بستن معرفتهایی که در زمینه رانندگی کسب کرده است). منطق هم همینطور است. با کمی امعان نظر در این مثال متوجه مغالطه افرادی میشویم که تنها معرفت منطقی را آموخته اند و به غلط فکر میکنند که منطقدان شده اند. از اینرو، خاستگاه تاریخی منطق، مغالطه است اما از نظر تربیتی و تعلیمی، مغالطه آخرین بخش منطق است، حکیم سبزواری در یک بیت بگونه‌ی مختصر و مفید، دو جنبه‌ی بودن منطق را نشان میدهد:

قانون آلی یقی رعایه عن خطأ الفكر و هذا غاية

۱۲۹

منطق قواعد و قوانینی است بمنزله ابزار که رعایت آن ذهن را از خطای فکر نگه میدارد.

تعریف منطق

اگر بخواهیم تعریف اجمالی و بسیار مختصر و در عین حال درست و بدون ابهام، از منطق ارائه دهیم، این است که منطق دربارهٔ فکر بحث میکند. اگر در اینکه «فکر چیست؟» اندکی توضیح دهیم تعریف اجمالی به تعریف تفصیلی تبدیل میشود. در اینجا فکر بعنوان مفهوم تازه‌یی است که با آن روبرو شده‌ایم و می‌خواهیم آن را بشناسیم. از اینرو، ابتدا باید سه پرسش را مطرح کنیم: یکی سؤال از معناست، دوم سؤال دربارهٔ تعریف است و سوم ملاک تمایز آن.^(۷) البته بین قدما سؤالات اول و دوم رایج بوده و ملاک تمایز کمتر رواج داشته است.

واژهٔ فکر در اصطلاح فیلسوفان به اشتراک صناعی معانی گوناگون دارد. به یک معنا، هرگونه فعالیت ذهنی در معلومات کلی را گویند؛ یعنی تمام آنچه ما در باب ادراکات کلی داریم. ادراکات کلی را ادراکات عقلی نیز گویند. مفاهیمی که ما در ذهن داریم تصویرهایی از اشیاء خارجی هستند و در بعضی مواقع از این مفاهیم جزئی، مفاهیم کلی می‌سازیم. تمام فعالیت‌هایی که به مفاهیم کلی مربوط میشوند را مقام فکر گویند. در اینجا فکر بمعنای مقابل خیال و بمعنای اعم کلمه است. وقتی در تعریف انسان می‌گوییم: «الانسان حیوان ناطق» فکر به این معنا مد نظر است و در سخن مولانا آنجا که میگوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

منظور و مراد فکر، بمعنای اعم کلمه است.^(۸)

معنای دیگر فکر، انتقال به معلومات کلی جدید از طریق گزینش و چینش

خاص معلومات قبلی است و بقول حکیم سبزواری: ۱۳۰

الفکر حركة الى المبادی و من المبادی الى المراد

فکر به این معنا دارای دو حرکت است. در واقع وقتی می‌خواهیم مجهولی را معلوم نماییم در آن دو عملیات لازم است: ابتدا از این مجهول بسوی معلومات

قبلی میرویم، درستترین را انتخاب نموده، بعد از یک ترتیب خاص به معلومات جدید که مراد و منظور ماست، دست مییابیم. این اعمال را حرکت گویند و مجموع این حرکتها، فکر است. مراد ما از فکر، همین معنای دوم فکر است.

ذهن ما از دو طریق به معلومات جدید دست مییابد: گاهی از طریق حدس و گاهی از طریق فکر، که اصطلاحاً به آن فکر در مقابل حدس میگوییم و این معنای سوم فکر است و از هر دو معنای قبلی، اخصتر است و در واقع عبارت است از حرکت دوم فکر بمعنای دوم.^(۹)

تعریف فکر: بعد از مقدمات اصطلاح شناسانه، به مفهوم‌شناسی فکر میپردازیم. مواردی که در بالا توضیح آن گذشت، تنها لغت‌شناسی بودند که اصطلاحاً به آن شرح اللفظ میگویند و اما توضیحاتی که بعد از این به آنها میپردازیم در واقع شرح الاسم است و مفهوم‌شناسی میباشد.^(۱۰)

دانستیم که فکر عبارت است از کشف مجهول و یا تبدیل مجهول به معلوم از طریق گزینش و چینش خاص معلومات قبلی (تعریف دوم). این نکته بسیار مهم است که بدانیم فکر یک جریان و حرکت ذهنی است که دو مرحله دارد، به اینصورت که چیزی برای ما مجهول است و میخواهیم برای ما معلوم شود و آن را بشناسیم، این کار محتاج دو فعالیت است. این دو فعالیت از هم جدا نیست، بلکه یک فعالیت است که ذهن در دو مرحله انجام میدهد: مرحله اول آن است که با توجه به مجهول، ما معلومات قبلی درخوری را بیابیم (حرکت از مجهول به معلوم که به آن معلومات قبلی و مناسب، اصطلاحاً مبادی میگویند) و این فاز اول است. فاز دوم این است که معلومات مناسبی را که یافتیم مرتب کنیم و در یک صورتبندی خاص به نتیجه برسیم؛ یعنی به کشف مجهول نایل آییم. این اعمال را فکر گویند. از اینرو، فکر عبارت است از حرکت ذهن از ۱۳۱ مجهول به مبادی و معلومات قبلی و از مبادی بسوی نتیجه و کشف مجهول که در شعر حکیم سبزواری از نتیجه تعبیر به مراد شده است.

متعلق و موضوع منطق

تاکنون موضوع دانش منطق دچار دگرگونیهای ژرفی گردیده است. ویژگی منطق آن است که نه دنیای عینی طبیعت را مطالعه میکند و نه جهان ذهنی عواطف را؛ بلکه اندیشه را بمثابة ابزاری می‌آزماید که انسان به یاری آن هر دو زمینه یادشده را می‌کاود. بنابراین موضوع منطق، اشکال و قوانین خود اندیشه است. یکی از ویژگیهای طبیعی تکامل تاریخی شناخت بشری، آن است که این شناخت ابتدا با دنیای بیرونی - یعنی جهان عینی - برخورد میکند و هنگامی که این شناخت توسط آدمی مراحل از کمال را طی میکند کم‌کم مسائل مربوط به عملکرد شناخت رخ مینماید و ضرورت حل این مسائل سبب میشود که نظریه شناخت و منطق موجودیت یابند.

منطق در ابتدا بمنزله بخشی از نظریه سخنوری پدید آمد. ارسطو - بنیانگذار دانش منطق - در نخستین اثر خود درباره منطق، مسائل منطق را در رابطه با نظریه سخنوری می‌آزماید. بنابراین، منطق در آغاز وسیله‌ی برای اعمال تأثیر بر اذهان و روانها بوده و از آن برای اثبات و تحکیم این عمل یا آن رفتار استفاده میشده است. در هنر سخنوری هم، منطق جنبه ثانوی و فرعی داشته و بیش از آنکه به کار اثبات حقیقت آید در جهت جذب شنونده و غلبه برحریف بکار میرفته است.

چنین دیدگاه ساده‌انگارانه‌ی درباره موضوع منطق، کم‌کم جای خود را به برخورد تازه‌تری داد و بتدریج فلسفه و دانش توسعه یافتند و دیدگاههای گوناگون درباره مسائل مورد بحث پدیدار شد. این وضع سبب ظهور نطله‌های فلسفی و علمی گردید و در نتیجه منطق، ایفای نقش بااهمیتی را در مباحث دانشمندان آغاز نمود. منطق در برخورد با لفظ‌گرایی و عدم ثبات موجود در برخی مکاتب فلسفی، خود را بمثابة دانش تفکر تثبیت کرد که راه شناخت

حقیقت را می‌گشاید. در این چشم‌انداز منطق، بعنوان عامل رشد دانش و فلسفه ظاهر میشود، احکام ایندو را بنا مینهد و نظریه‌های نادرست را طرد میکند این بینش درباره موضوع منطق، سبب شد که بعدها منطق را معیار عالی صحت و حقیقت علمی توصیف نمایند، چنانچه مصنفان عرب‌زبان به آثار منطقی خود، بارها عنوان «میزان»، «ترازوی عقل» و «ترازوی سنجش اندیشه‌ها» داده‌اند. آنها بر این عقیده بوده‌اند که وظیفه منطق، سنجش میزان حقیقت موجود در همه آراء علمی است و میگفتند که عقل بیاری منطق، بر نظریات علمی پرتو می‌افشانند و صحت آنها را معلوم میدارد.^(۱۱)

دانستن این نکته ضروری است که مجهولی که ما در ذهن داریم (بجهت بسیط) دوگونه است: یا تصویری است یا تصدیقی. زیرا میدانیم که مجهول بودن یعنی فقدان علم و آگاهی و نیز میدانیم که علم یا تصور است یا تصدیق؛^(۱۲) بنابراین، مجهول ما یا تصویری است یا تصدیقی.

با اندکی توجه درمیابیم اینکه همه کتب منطقی در ابتدا میگویند علم یا تصور است یا تصدیق، به این علت است که مجهول ما یا فقدان تصور است یا فقدان یک تصدیق. ضرورتاً روش بدست آوردن مجهول تصویری با بدست آوردن مجهول تصدیقی نیز متفاوت است و بقول معروف «گندم از گندم بروید جو ز جو»، مجهول تصویری را تنها از تصورات قبلی با یک ترتیب خاص میتوان بدست آورد و مجهول تصدیقی را تنها از طریق تصدیقات پیشین با یک ترتیب خاص میتوان یافت. به آن تصورات مجهول، معرف میگویند؛ یعنی چیزی که تعریف میشود و به این عمل اصطلاحاً تعریف میگویند و به نتیجه بدست آمده قول شارح میگویند. نتیجه اینکه ذهن در فرایند فکر، دو روش مستقل دارد: یکی این است که از تصورات آغاز کند و با یک صورتبندی خاص به یک تصور جدید برسد که آن را تعریف مینامیم و روش دوم آن است که از تصدیقهای پیشین آغاز و یا یک صورتبندی خاص به یک تصدیق جدید برسد که آن را استدلال مینامیم و آن همان قیاس است. علت تأکید بر این نکته آن



است که بگوییم ما دو مدل فکر داریم و بین اینها دیوار و برزخی است تا با هم آمیخته نشود.

در واقع اگر بخواهیم بگوییم موضوع منطق فکر است، باید متذکر شویم که فکر دوگونه است: یکی را معرف گویند و دیگری را حجت نامند. یعنی منطق، فکری را که موصل به یک معلوم جدید باشد، مطالعه میکند و این معلوم جدید یا تصور است یا تصدیق. فکری را که موصل به تصور جدید باشد، تعریف میگویند و فکری را که موصل به تصدیق و حکم (تصدیق و حکم مترادفند) جدید باشد، حجت گویند. بنابراین، اگر بخواهیم موضوع منطق را از اجمال به تفصیل درآوریم در یک بیان دقیقتر، میتوانیم ادعا کنیم که موضوع منطق معرف و حجت است.

حیطه منطق (۱۳)

پرسش از حیطه منطق، سؤالی است که معمولاً مطرح نشده است و دلیلش این بوده است که قداماً اغلب پاسخی برای آن داشتند که به آن قانع بودند و اساساً این مسئله ذهنشان را مشغول نمیکرد. جواب ایشان که برای خودشان قانع‌کننده بود، امروزه مورد تردید قرار گرفته و به آن اصطلاحاً منطق‌زدگی میگویند. آنها به غلط بر این باور بودند که حیطه منطق همه جاست و منطق قدرت مطلقه‌ی دارد که حکومتش را پایانی نیست. توضیحات ذیل برای روشن کردن حیطه منطق است و با یک طبقه‌بندی روشمند، به این موضوع میپردازد. تواناییهای انسان که اصطلاحاً به آنها قوای نفسانی میگوییم، دوگونه است: یا تواناییهای ادراکی هستند یا تحریکی، یعنی یا آگاهیهای ما هستند یا رفتارهای ما. منطق بطور مستقیم با رفتار انسان ارتباط پیدا نمیکند و اگر چنانچه ارتباطی داشته باشند غیرمستقیم است. بنابراین، میتوانیم بگوییم رفتار از حیطه منطق بیرون است؛ یعنی قواعد منطقی برای رفتار ما وضع نشده است، بلکه قواعد رفتار در علم سیاست، روانشناسی یا اخلاق مطرح است.

۱۳۴

آگاهیها و علم ما نیز خود، به دو دسته تقسیم میشوند: یا علم حصولی است که اصطلاحاً به آن ادراکات ارتسامی میگویند و یا علم حضوری است. ایندو تفاوت مهمی با یکدیگر دارند و دانستن تفاوتشان برای ما لازم است.

ادراکات حصولی آن است که خود شیء نزد ذهن حضور ندارد، بعبارت دیگر معلوم با آن وجود خارجیش نزد ذهن نیست، بلکه ذهن بوسیله واسطه‌یی با شیء خارجی رابطه برقرار میکند و در واقع علمی است با واسطه که آن واسطه همان صورت شیء است که در ذهن حاصل میشود. مثلاً ذهن ما نسبت به یک میز علم دارد ولی میز خارجی با این حجم در ذهن ما نیست، بلکه ما یک تصویربرداری از آن میز در ذهنمان کرده‌ایم، این علم را علم حصولی گویند و بسبب همین خصوصیت با واسطه بودنش و اینکه بین عالم و معلوم واسطه‌یی بنام صورت شیء وجود دارد، علم حصولی، علمی است در معرض خطا و صواب؛^(۱۴) یعنی آن صورتی که من بدست می‌آورم ممکن است با واقع (شیء) مطابقت داشته باشد و ممکن است مطابقت نداشته باشد و یا ممکن است صورت برداشت شده توسط ذهن، کامل و یا ناقص بوده باشد. ازاینرو، درمییابیم که ویژگی علم حصولی این است که آمیخته از خطا و صواب است.

در مقابل، علم حضوری علمی است که وجود خارجی معلوم نزد عالم حاضر است. مثلاً انسان نسبت به خودش علم^(۱۵) دارد یعنی خودش نزد خودش حضور دارد و نسبت به خودش علم با واسطه ندارد. علم انسان نسبت به تخیلاتش، حضوری است، زیرا این تخیلات خودشان با واسطه‌اند و اگر بخواهند با واسطه در ذهن بیایند دور لازم می‌آید و بهمین دلیل، تخیلات نمیتوانند علم حصولی باشند. البته علم حضوری به چند دسته تقسیم میشود. اغلب دانشمندان بر دو دسته آن اتفاق نظر دارند: (۱) علم ذات به خود که همان

علم ذاتی مدنظر است و نسبت به معلوم علت تامه است. (۲) علم فانی در امری^{۱۳۵} که در آن فانی شده است. عرفا معتقدند هرگاه انسان در خدا فانی شود نسبت

به باریتعالی علم حضوری پیدا میکند و اصطلاحاً به امری که انسان در آن فانی میشود مفنی فیه گویند.

علم حضوری دو خاصیت دارد: اول آنکه برخلاف علم حصولی، خطا و صواب در آن راه ندارد بلکه در چنین علمی، خود واقعیت در ذهن است و نه تصویری از واقعیت که بتواند واقعی باشد یا غیرواقعی؛ یعنی یا علم حضوری دارید یا ندارید. از اینرو، این ادعا که علم حضوری دارم که خطاست، بیمعنا میباشد. خاصیت دوم علم حضوری آن است که کاملاً شخصی است، یعنی این علم قابل انتقال به دیگران (قابل ارائه) نیست اما علم حصولی نه تنها میتواند همگانی باشد، بلکه قابل انتقال نیز هست. براین اساس علم انسان به حالات شخصی خود (مثل علم به گرسنگی) از قبیل علم حضوری نیست و میتوان آنها را در مجموعه احساسات باطنی قرار داد، یعنی وقتی فرد احساس گرسنگی کرد صورتی از گرسنگی در ذهن دارد.

نتیجه اینکه به دو دلیل علم حضوری در حیطة منطق نیست: (۱) منطق خطاسنج اندیشه است اما در علم حضوری خطا و صواب راه ندارد که نیاز به منطق داشته باشد. (۲) علم حضوری شخصی است درحالی که منطق ابزاری است در مقام داوری و تا زمانی که ذهن همگانی نشود و اندیشه به دیگران منتقل نشود، در مورد آن نمیتوان داوری کرد. بنابراین، علم حضوری در حیطة کار منطق نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات فلسفی
مجمع علوم انسانی

جایگاه امروزین منطق

در روزگار ما منطق به رشته‌های مستقلی تقسیم شده است: منطق صوری، منطق ریاضیات و منطق دیالکتیک. نکته قابل توجه این است که نباید منطق را در ردیف مطالب بیهوده جای داد، بلکه باید این علم، اهمیت خود را در کنار دیالکتیک حفظ نماید. همچنانکه ریاضیات ابتدایی پس از پیدایش ریاضیات عالی

۱۳۶

نابود نگردید، بلکه بعد از آن با ریاضیات نوع اخیر همزیستی کرد. لیکن آنچه در اینباره اهمیت دارد آن است که برای مشخص نمودن موضوع منطق صوری، باید حدود این منطق و نیز دیالکتیک روشن گردد. دیالکتیک دانش عمومیترین قوانین رشد طبیعت، جامعه و اندیشهٔ آدمی است و از این علم باید قبل از همه، در مطالعه کلیترین قوانین اشیاء و پدیدارهای جهان عینی و اندیشهٔ بشری بهره گرفت. اجزائی که به رابطهٔ قیاسهای منطقی، شرط و سلب و ایجاب مربوط میشوند و بعبارت دیگر بخشهایی که روابط الزامی اندیشه‌ها و اشکال اندیشه را بیان میدارند، باید بمثابة علم همگانی بررسی شوند. این امور مانند قواعد ریاضی هستند و همگان برای آنکه با خود دچار تناقض نشوند، ناگزیر به پذیرش آنها میباشند.

چرخش انقلابی فلسفه که در قرن نوزدهم بوقوع پیوست، در توضیح شالوده‌های فلسفی منطق مؤثر افتاد و مسئله‌یی که به موضوع این علم مربوط میشد به شیوهٔ جدید مطرح گردید و پس از این چرخش، از فلسفهٔ قدیم جز دو دانش باقی نمانده است: منطق صوری و دیالکتیک. دیالکتیک، اندیشه را در ارتباط و تکامل همگانی آن مطالعه میکند، اما هدفهای منطق صوری خاضعانه‌تر است. فلسفهٔ جدید به ما می‌آموزد که موضوع منطق صوری، آن اشکال و قوانین اندیشه است که باید آنها را انعکاس عادیترین روابط اشیاء محسوب داشت. بعبارت دیگر این منطق، اشکال و قوانینی را مطالعه میکند که انسان از آنها در فعالیت علمی خود دائماً بهره میگیرد. آنچه به این اشکال و قوانین، اهمیت میبخشد آن است که این امور مورد استفادهٔ روزانه هستند و کاربردهای زیاد است. قوانین اندیشه در منطق صوری بگونه‌یی است که ابتداییترین فعالیت تولیدی و ساده‌ترین کار آگاهانه در هر زمینه‌یی، بدون اندیشه‌یی که از قوانین و قواعد منطق صوری تبعیت نماید، غیرممکن است. ۱۳۷

وظیفهٔ منطق صوری کنونی آن است که هرآنچه را که در منطق صوری قدیم ارزشمند است، اخذ کرده و آن را به شیوه‌یی انتقادی جذب نماید. در واقع

منطق صوری جدید باید منطقی اصلاح شده باشد؛ بدینمعنا که باید میراث قدیم، از ایدئالیسم و متافیزیک پالوده گردد، چرا که منطق صوری قدیم با ایدئالیسم و متافیزیک پیوند خورده است. بهرحال انجام تصفیه و اصلاحات در منطق صوری قدیم امری ضروری است.

استفاده از شیوه دیالکتیک در تاریخ منطق، سبب شده است که این علم از صورت دانشی که در آن توصیف ساده نظامهای متوالی و ارزیابی ذهنی آنها غلبه دارد، بیرون آمده و به دانشی مبدل شود که قوانین رشد تاریخی منطق را استخراج مینماید. تاریخ منطق نشان میدهد که حتی رشد نظریات مربوط به تفکر در درون خود منطق صورت میگیرد، اما علاوه بر آن باید رابطه میان رشد منطق و جریان عمومی تکامل تاریخی جامعه را نیز مکشوف دارد و مناسبات آن را با پیشرفتهای فلسفه و علوم آشکار نماید. براین اساس هگل، منطق را به دیالکتیک متحول ساخته است و منطق به دیالکتیک ختم میشود. در واقع تضادها و تناقضات اندیشه منطقی در عهد باستان تا حدود زیادی بنا به امکانات و مقتضیات زمانه در منطق ارسطویی نوب شده و راه حل مناسبی پیدا کرده اند؛ از اینرو سلطه بیچون و چرای این منطق را باید در همین نکته جستجو کرد. اما تکامل اندیشهها در سدههای بعدی، تناقضات جدیدی آفرید که آنها نیز بنوبه خود، سرانجام در منطق هگل منحل شدند و راه حلهای تازه‌یی یافتند و منطق هگل همان نقش ارسطو را در قرون جدید ایفا نمود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشتها:

- ۱۳۸
۱. ر.ک: فلسفه یا پژوهش حقیقت، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبوی، ص ۷۰.
 ۲. برخلاف ایدئالیسم عینی، لادری گری کانت و جریانهایی که به آن وابسته‌اند، بینشهای وجودشناسی منطق را نفی میکنند و پیشنهاد میکنند که منطق پدیدارها تدوین گردد. هدفی که پیش روی منطق برترین کانت قرار دارد، اثبات این امر است که شناخت شیء فی‌نفسه امکان ندارد و تنها پدیدارها موضوع شناخت واقع میشوند. اما کانت علاوه بر منطق

- برترین و کاملاً بیرون از آن، منطق صوری و عمومی بنا میکند که موضوع جداگانه‌یی دارد. بعقیده او وظیفه منطق صوری آن است که اشکال و قوانین اندیشه را مستقل از مضمون و ارزش معرفت شناختی آن مطالعه نماید.
۳. این مجموعه منطق به زبان عربی بتصحیح عبدالرحمان بدوی، چاپ کویت و بیروت در سه مجلد به چاپ رسیده است.
۴. از آنجهت که بتوصیه و تشویق اسکندر کبیر تدوین و تألیف شد.
۵. حکیم سبزواری در بیتی، ارسطو را تدوینگر منطق معرفی میکند:
ألفه حکیم ارسطاطاليس ميراث ذی القرنين القدیس
۶. فلسفه در اینجا بمعنای علم‌شناسی است؛ یعنی علمی جداگانه داریم که میخواهیم آن را بشناسیم.
۷. ارائه ملاک، فعلاً در بحث ما مدنظر نیست، ازاینرو از آن صرف نظر میکنیم.
۸. ر.ک: فرامرز قراملکی، احد، منطق ۱، بخش تعریف.
۹. ر.ک: همو، دروس شرح اشارات.
۱۰. همه کتب منطق از مفهوم‌شناسی شروع کرده‌اند، جز کتاب اشارات ابن‌سینا و شرح فخررازی بر آن.
۱۱. برخی دیگر با ارائه بینش جدید درباره موضوع منطق میگویند که منطق نه ابزار سنجش حقیقت، بلکه وسیله‌یی است که بیاری آن میتوان به کشفهای جدید علمی نایل آمد. این عده معتقدند که بخش اساسی منطق شامل روش پژوهش علمی میشود که طرق کشف حقایق تازه را به محققان تعلیم میدهد. مناظره‌یی که میان نحله روان‌شناختی و ضد روان‌شناختی جریان دارد، نیز یکی از بینشهایی است که در رابطه با موضوع و هدف منطق ارائه شده است. منطق مبتنی بر روان‌شناسی، موضوع این علم را در روان‌شناسی اندیشیدن خلاصه میکند و بدینسان منطق و اهداف ویژه آن را بمثابه دانشی مستقل نفی میکند؛ در حالی که نحله ضد روان‌شناختی، منطق را بگونه‌یی بنیادی از روان‌شناسی جدا مینماید و روش‌شناسی ارائه شده توسط این عده، شالوده‌یی کاملاً ضد اصول روان‌شناختی برای بنای نظریه‌های منطقی بدست میدهد.
۱۲. در تاریخ، فارابی در کتاب عیون المسائل، اولین بار این مسئله را کشف کرده و ولفسن که متخصص فرهنگ اسلامی است، در کتاب مباحث‌الفاظ می‌خواهد بگوید فارابی این مسئله را از قبل خود گرفته است.
۱۳. ر.ک: دروس شرح اشارات.
۱۴. خطا و صواب در آن راه دارد اما دروغ و راست در آن راه ندارد، چون خیر نیست.
۱۵. البته این علم را نباید داخل پرانتز بگذاریم، یعنی نگوییم که انسان نسبت به وجود خودش (علم) دارد که در آنصورت حصولی میشود.

منابع فارسی:

۱. آ. ماکوولسکی، تاریخ منطق، ترجمه فریدون شایان، انتشارات پیشرو، ۱۳۶۶ ش.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی، ج ۱.
۳. اژدهای، محمدعلی، مبانی منطق، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷ ش.
۴. بویروف، مقدمه‌یی بر تاریخ منطق، ۱۹۱۶ م.
۵. فرامرز قراملکی، احد، دروس شرح اشارات، انتشارات دانشگاه امام صادق، زمستان ۷۱.
۶. _____، منطق ۱، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲.
۷. فلسفه یا پژوهش حقیقت، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبیوی، انتشارات حکمت.
۸. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، تصحیح، تحقیق و مقدمه علی‌اکبر رشاد، باشراف استاد سیدمحمد خامنه‌ای، ویراستار مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.
۹. _____، التنقیح، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. نبوی، لطف‌الله، منطق سینوی بروایت نیکولاس رشر، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.

منبع انگلیسی:

1. Kant, Immanuel, *The Critique of Pure Reason*, trans. by Max, p. 688.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی